بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره5**

۱۱/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم-احتمالات مفهوم موافق

**تخصیص عام به مفهوم**

خلاصه بحث جلسه قبل درباره احتمالات مفهوم موافق

بحث در مورد تخصیص عام به مفهوم بود. کلام مرحوم امام را در مناهج الوصول نقل کردیم. ایشان فرمودند مفهوم موافق در پنج مورد به کار رفته است. این پنج مورد عبارت بود از: 1. الغاء خصوصیت؛ 2. معنای کنایی که در آن معنای اولی اصلا مراد نیست؛ 3. معنای کنایی که معنایی ابتدایی نیز مراد است؛ 4. موردی که ملازمه عقلیه بین منطوق و معنای دیگر وجود داشته باشد؛ 5. جمله مشتمل بر تعلیل که از آن یک قضیه کلیه استفاده می شود.

ما گفتیم قسم دوم را نباید از اقسام مفهوم دانست نه از جهت اصطلاحی (یعنی در عبارت کسی به کار رفته باشد) و نه از جهت حکمی که بر آن مترتب است. مفهوم مدلول ثانوی کلام است، در حالی که طبق این معنا مدلول اولی می شود (البته گاهی غرض اصلی از جمله همان القای مفهوم است، ولی این منافاتی ندارد با این که مدلول ثانوی باشد). حتی برخی گفته اند که مثال تافیف را نباید از مثال های مفهوم موافق دانست، چون اساسا معنای کنایی مراد است و چه بسا خود تافیف محکوم به حرمت نباشد. و اگر هم اسم آن را مفهوم بنهیم، هیچ تفاوتی بین آن و سایر منطوق ها باقی نمی ماند و احکام آن را هم داراست؛ مثل این که مثلا ظهورش از عام اضعف نیست و ... .

یک مورد دیگر ما ضمیمه می کردیم و آن جایی است که بین معنای منطوقی و معنای دیگر ملازمه قطعیه نیست، ولی عرف بین اینها ملازمه می بیند و عقلا نسبت به ملازمه بین آنها ارتکاز دارند. ولی به حدی نیست که به ظهور دلیل و الغاء خصوصیت بینجامد تا دلالت لفظیه باشد؛ چون نیاز به تامل و حسابگری دارد.

این احتمال صرف نظر از این که نامش مفهوم هست یا خیر، شبیه به مورد چهارم است که نیاز به بحث دارد. اگر آن مورد را از اقسام مفهوم موافق بدانیم، این مورد را نیز باید از اقسام آن بدانیم.

بحث اینجا در دو مقام است یکی حکم احتمال چهارم که همان تفسیر شهید صدر است، موردی که را که ما هم ضمیمه کرده ایم، در این مقام بحث می کنیم و مقام دوم بحث از حکم سایر احتمالات است.

**بررسی حکم احتمال چهارم ( تفسیر شهید صدر از مفهوم موافق ) :**

این احتمال در جایی مطرح است که جمله دلالت بر معنایی دارد که آن معنا ملازمه قطعیه عرفیه دارد با معنای دیگری. البته در کلام مرحوم امام قید عرفیت مطرح نیست. اگر این مفهوم با عامی تعارض پیدا کند، چه باید کرد؟ شهید صدر معتقد است که در اینجا تعارض بین مفهوم موافق و عام نیست؛ چون خود مفهوم موافق از سنخ دلالت های لفظیه نیست و تقدیم خاص بر عام به مناط قرینیت است که تنها در دلالت های لفظی مطرح است.

ما با مدعای ایشان موافق هستیم، ولی به بیانی دیگر. شهید صدر در تقدیم دلیلی بر دلیل دیگر فقط اظهر و ظاهر را مطرح نمی کنند، بلکه خاص بما هو خاص خودش قرینیت برای عام دارد و لو این که اظهر نباشد. عرض ما این است که خاص به مناط اظهریت قرینه است و اظهر و ظاهر در مدالیل لفظیه مطرح و سنجیده می شود.

اینجا نکته ای باقی می ما ند که نباید از آن غافل بود و آن این که دلیلی که ظاهر را حجت کرده و تعبد به ملزوم کرده (دلیل حجیت ظاهر)، در واقع ما را به ثبوت ملزوم متعبد کرده است. در اینجا گاهی ملزوم (ظهور) اطمینانی است و اطمینان به ملزوم، اطمینان به لازم را به دنبال دارد و اطمینان حجت عقلاییه است که برای حجیت نیاز به دلیل خاصی ندارد. ولی اگر ملزوم، ظنی باشد (به هر بیانی که برای اعتبار ظنون در ظواهر معتقد شده باشیم؛ مانند اعتبار مطلق ظن در ظواهر که مبنای معروف است یا انسداد صغیر یا کبیر)، این بیان، حجیت لازم را ثابت نم کند و بحث از حجیت مثبتات امارات مطرح می شود که آیا نفس اماره بودن اماره کافی است یا این که نیاز به قید زائدی دارد که باید در جای خود مطرح شود. در هر صورت حجیت دلیل در اثبات لازم قطعی نیست، بلکه تعبدی است و وقتی تعبدی شد خودش هم می تواند طرف تعارض باشد. در واقع یک طرف یک مطلب داریم و در طرف دیگر دو مطلب و این مجموعه را باید با هم بسنجیم. از طرفی دلیل ظاهر در ملزوم است، با اثبات تعبدی ملزوم، لازم آن هم تعبدا (به دلیل اعتبار مثبتات) اثبات می شود.

اگر لازم ثابت باشد، عام ما حجت نخواهد بود؛ پس تکاذب بین حجیت عموم از یک طرف و دلیل مثبت منطوق به ضمیمه دلیل مثبت لازم منطوق از طرف دیگر است.

در اینجا اگر عام اقوی باشد، ممکن است برای حل تعارض از ظهور منطوقی رفع ید کنیم و ممکن است از دلیلی که مثبت ظهور را حجت کرده، رفع ید کنیم.

برای توضیح بیشتر به مثال "لاتقل لهما اف" می بایست توجه کنیم. اگر این آیه را با دلیل فرضی یجوز ضرب الاقارب مقایسه کنیم، بین منطوق این دو دلیل به تنهایی هیچ گونه تعارضی نیست؛ چون موضوع اولی اف و موضوع دومی ضرب است. ولی با توجه به ملازمه قطعیه بین حرمت اف و حرمت

ضرب این دو دلیل با هم تعارض پیدا می کنند. ولی ما چون حرمت اف را بنا بر فرض به دلیل تعبدی ظنی به دست آورده ایم و از ظهور نهی در حرمت برای اثبات حرمت، استفاده کرده ایم، لذا اثبات حرمت تعبدی ضرب والدین نیازمند اثبات حجیت اماره در لوازم می باشد که ممکن است دلیل قطعی بر آن نباشد. حال اگر فرض کنیم که ظهور دلیل یجوز ضرب الاقارب در عموم جواز نسبت به والدین اقوی باشد، باید از یکی از دو امر ظنی در دلیل لاتقل لهما اف رفع ید کنیم؛ یا از ظهور نهی در حرمت و یا از دلیل اثبات کننده حجیت این دلیل در حرمت لازم اف (که همان دلیل حجیت مثبتات اماره است). بنابراین طرف تعارض خصوص منطوق نیست، بلکه پای دلیل حجیت مثبتات اماره نیز در میان است.

البته اگر دلیل حجیت مثبتات اماره قطعی باشد، مثلا در جایی که عرف ملازمه بین ملزوم و لازم را در وجود تعبدی هم ثابت بداند و امکان تفکیک بین این دو را در وجود ظاهری و تعبدی هم مجاز نشمرد (چنان چه مرحوم آخوند در بحث مثبتات اصول عملیه به آن اشاره کرده است) قهرا طرف تعارض تنها منطوق خواهد بود. خلاصه باید در مورد دلیل حجیت مثبتات اماره قطعیت و عدم قطعیت آن را در این بحث در نظر داشت.

این سخن ما در صورتی که ما به احتمالات مفهوم موافق افزودیم به طور روشن تر پیاده می شود. در جایی که عرفا ارتکاز تساوی وجود دارد. این ارتکاز قابل ردع است. علت این که مفهوم را حجت می دانیم از این جهت است که ملزوم حجت است و عرف از ثبوت ملزوم به ثبوت لازم می رسد با همان ارتکاز مذکور. حجیت این ارتکاز به عدم ردع است. اگر عام را رادع فرض کنیم، در این صورت ملازمه عرفیه بین ملزوم و لازم قطع می شود، حتی اگر اطمینان به ثبوت ملزوم داشته باشیم؛ چون به هر حال قطع به ملازمه که وجود ندارد.

به هر حال در این قسم نباید یک امر را فراموش کرد و آن این که دلیلی که بر حجیت آن ارتکاز است چقدر قوی است. آیا به اندازه ای قوی هست که بتوان به وسیله آن دلیل در عام تصرف کنیم؟ و همین طور قوت ظهور منطوق را نیز باید لحاظ کرد. همین طور باید ظهور عام مطلقا را دید و ظهور عام نسبت به این مورد را؛ گاه ظهور عام بسیار قوی است، مثلا گاهی اگر عام را تخصیص بزنیم، تخصیص مورد پیش می آید یا لازمه آن این است که یکی از افراد متعارف عام را از آن خارج کرد؛ لذا ظهور عام در عموم قوت زیادی دارد و برطرف معارضه مقدم می گردد. خلاصه باید دید در محط تعارض ظهور عام قوی تر است یا ظهور منطوق به علاوه ارتکاز عقلایی بر تساوی بین مفهوم و منطوق.

**مقام دوم : حکم سه قسم دیگر**

ما قسم دوم را از محل کلام خارج کردیم. سه قسم باقی مانده عبارت بودند از الغاء خصوصیت و این که ذکر خاص از باب اخف افراد بوده است که این هم از باب الغاء خصوصیت است (یعنی یکی بالاولویه است و یکی بالمثالیه) و یکی هم بحث تعلیل.

مرحوم امام می فرمایند در اینجا بحثی نیست. دلیل لفظی است و ظاهر در خاص و خاص بر عام مقدم می شود.

بررسی : ما در اینجا باید از چند جهت بحث کنیم. یک بحث این است که اساسا چرا خاص بر عام مقدم است. به نظر ما مناط تقدیم اظهریت خاص است و اظهریت خاص هم دائمی نیست. به خصوص این که در اظهریت خاص نکته ای وجود دارد که در ما نحن فیه این نکته وجود ندارد. توضیح ذلک :

یک دلیل می گوید وجب اکرام زید و دلیل دیگر می گوید لایجب اکرام القمیین. در اینجا وجه تقدیم دلیل اول این است که در دلیل اول احتمال دیگری نمی رود. ولی در عام احتمالات دیگری هم مطرح است؛ ممکن است از باب استغراق عرفی باشد یعنی اکثریت قمی ها. چون دلالت عام بر عموم به ظهور است نه نصوصیت و ما در اینجا در مراد استعمالی تصرف کرده ایم . فرض دیگر این است که در مراد جدی تصرف کنیم به این بیان که به طور معمول متکلم مقصودش را با شخص کلام بیان می کند و ذکر مراد با قرینه منفصله خلاف قاعده است. اگر خاص را در کنار عام بنهیم ممکن است این نتیجه را بگیریم که متکلم از این قاعده صرف نظر کرده است و عام را به جهت ضرب القانون مطرح کرده است. در عام این احتمالات وجود دارد، ولی در خاص احتمال دیگری وجود ندارد. البته به نظر ما کلیت ندارد که درخاص هیچ جهت دیگری وجود نداشته باشد. مثلا ممکن است دلیل به شکل اکرم زیدا باشد که در این صورت هیئت را می توان حمل بر استحباب کرد.

در هر صورت علت تقدیم خاص بر عام عدم احتمال دیگر است. حال در جلسه بعد باید این را بررسی کرد که در جایی که خاص مفهوم باشد، باز هم تک احتمالی خواهد بود یا خیر؟